



بررسی تأثیر شیعیان کوفه از فرهنگ رأی و قیاس در نیمه اول سده دوم

حسن طارمی‌راد^۱

محمدصادق واحدی‌فرد^۲

سوسن فخرایی^۳

سیدعبدالحمید ابطحی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۸/۰۴

تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۰۹/۲۸

چکیده

توسعه فرهنگ رأی و قیاس در سده اول، به گونه‌ای مکمل و جبران‌کننده فقدان دست‌رسی به وحی شده بود و دست‌کم در موارد نبود موضوعی در کتاب و سنت، مسائل از طریق رأی و اجتهاد حل می‌شد. توسعه این روال در نظام فقهی و قضایی رایج موجب شد، افراد بسیاری آن را امری عادی تلقی کنند. این فرهنگ در میان برخی شیعیان عمدتاً کوفی که تازه هدایت شده یا بیشتر با جریان عامه در تعامل بودند، تأثیراتی را آشکار کرده بود، و امام صادق (علیه السلام) تلاش کردند شیعیان را از لغزشگاه‌های این فرهنگ دور کنند. مقاله حاضر می‌کوشد به بررسی تأثیر شیعیان کوفه از این فرهنگ در نیمه اول سده دوم بپردازد.

واژگان کلیدی

قیاس، رأی، تفویض، شیعیان کوفه، اجتهاد، معضلات.

۱. دانشیار بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.

۲. استادیار دانشگاه پیام نور.

۳. استادیار دانشگاه پیام نور.

۴. دانشجوی دکتری فلسفه دین دانشگاه پیام نور.

۱. رواج رأی گرایی در پایان قرن اول و ابتدای قرن دوم

می‌دانیم پایه رأی و اجتهاد بلافاصله بعد از پیامبر ﷺ گذاشته شد و از ابتدا شأن رأی و اجتهاد این بود که جای‌گزین راه بسته‌شده وحی شود. این امر می‌توانست در امور گوناگونی به کار آید؛ مثل جریان قضاوت و یا مصلحت‌سنجی در تغییر دستورات پیامبر و یا تصمیم‌گیری در مواردی که اختلاف در اخبار رسیده از پیامبر ﷺ بود یا در جایی که مطلبی از ایشان در اختیار نبود (آمدی، ۱۴۰۲ق، ۴: ۱۸۷، ۱۸۸). گزارش‌های فراوانی از اختلافات آرای صحابه در منابع تاریخی و فقهی آمده که منشأ اختلافات بعدی شده است.^۱

از سوی دیگر، به‌خصوص بعد از شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و در دوره معاویه تلاش شد که سنت نبوی اساساً و با سرعت تضعیف شود و این روند ادامه داشت^۲ تا شهادت امام حسین (علیه السلام) که پس از آن روند جامعه، خصوصاً در عراق و حجاز دچار تحولاتی شد و مجدداً توجه به سنت بیشتر شد و جامعه انتظار داشت مرجعیت قرآن و سنت برقرار باشد. نظام فقهی بعد از این تا حدی بر اساس مرجعیت قرآن و سنت و در نبود آن رأی و قیاس و سایر روش‌های غیروحیانی سامان می‌گرفت (گرجی، ۱۴۲۱ق: ۶۵). مدارس فقهی که در کوفه و مدینه یا شام مطرح بود، در بنیاد خود انقطاع وحی را پذیرفته بود و اگر هم منازعاتی در کار بود، در این گفتمان باید تفسیر شود. جریان اهل حدیث و اهل رأی نیز در همین ساختار و فرهنگ باید متفاوت تلقی شود و اساساً هیچ یک از مدارس فقهی مرسوم از رأی به صورت کلی خالی نبود و به صورت اصولی رأی را به رسمیت شناخته بودند (همان: ۶۶) و نزاع در معیارهای قبول کتاب و سنت و میزان و روش به‌کارگیری رأی بود.^۳

در نیمه نخست سده دوم، گرایش به رأی و شیوه‌های اجتهادی در مباحث فقهی، به‌ویژه در کوفه به نحوی شاخص رو به رشد نهاد، به طوری که پس از آن کوفه پایگاهی برای فقه «اصحاب رأی» شناخته شد. از نخستین شخصیت‌های مؤثر در شکل‌گیری مکتب اصحاب رأی

۱. برای مشاهده نمونه‌هایی از اختلافات آرای اصحاب رک: نووی، ۱۳۹۲، ۱۲: ۹۸؛ عینی، بی‌تا، ۴: ۲۲۴؛ همان، ۶: ۲۶۵؛ ابن حجر، بی‌تا، ۹: ۲۱۶؛ همان، ۱۱: ۵۰۹؛ سندی، ۱۴۱۲، ۵: ۱۶۲؛ ابن عبدالبر، ۲۰۰۰، ۸: ۳۲۳؛ ابن عبدالبر، ۱۳۸۸، ۴: ۲۶۴؛ زیلعی، ۱۴۱۵ق، ۶: ۳۷۵؛ شنقیطی، ۱۴۱۵ق، ۷: ۱۰۹.

۲. برای مشاهده گزارش‌هایی در این باره رک: علامه عسکری، معالم‌المدرستین، ج ۲؛ علامه مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۱؛ علامه شرف‌الدین، النص و الاجتهاد؛ علامه امینی، الغدير، ج ۶.

۳. همان. ابوزهره در تاریخ مذاهب فقهی گفته که رأی غالب بر فقهای عراق، رأی مستند به قیاس بوده است و رأی فقهای حجاز، رأی مستند به مصالح؛ یعنی در مواردی که احیاناً نصی یافت نمی‌شد، فقهای اهل حجاز مصالح را ملاک فتوی‌های خویش قرار می‌دادند.

در کوفه، باید از حماد بن ابی سلیمان (م. ۱۲۰)، برجسته‌ترین شخصیت مکتب ابن مسعود در عصر خود یاد کرد که رجوع اهل دانش بدو کمتر برای شنیدن احادیث و آثار، و عمدتاً برای آگاهی بر رأی او بوده است (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ۵: ۲۳۱؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ۶: ۳۲۵). از دیگر عالمان پس از او که به فقیهانی رأی گرا در کوفه شهرت یافتند، ابن شبرمه (م. ۱۴۴)^۱ و ابن ابی لیلی (م. ۱۴۷)^۲ را باید نام برد؛ اما در شکل‌گیری تعالیم اصحاب رأی، شخصیتی که نقش مؤسس را ایفا کرد و فقه او از تحقیق نسبی در اصول نظری برخوردار بود، ابوحنیفه (م. ۱۵۰)، پیشوای حنفیان است (پاکتچی، ۱۳۶۷، ۸: ۴۴۳).

ابن خلدون در مقدمه تاریخش به تقسیم مذاهب و شکل‌گیری آن‌ها می‌پردازد و برآنست که کمال علم فقه از توانایی علمایی که آن صنعت را توسعه داده اند تبعیت می‌کند، وی می‌گوید فقه در میان علما به دو روش پیش رفت؛ روش اهل رأی و قیاس که طریق اهل عراق است و روش اهل حدیث که طریق اهل حجاز است. نفر اول در روش اهل عراق ابوحنیفه است که مذهب را تثبیت کرد و امام اهل حجاز نیز مالک بن انس و شاگرد او شافعی است. ابن خلدون سپس می‌گوید که اهل بیت در این میان با مذهبی که ابداع کردند، تکیه نمود و فقه منفردی را بر اساس مذهب خود بنا کردند که در آن برخی صحابه مورد قبح قرار گرفتند و قائل به عصمت الهی و نبود خطا در کلمات ایشان شدند که همه این‌ها واهی و بی‌اساس است (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ۱: ۵۶۴).^۳ آنچه از کلمات (بی‌ادبانه) وی استفاده می‌شود^۴ این است که روش فقهی و مذهب اهل بیت از اساس با آنچه در میان اهل سنت رایج بوده، متفاوت است و انشعاب و فرعی بر آن‌ها نیست و اساس آن بر دانش همراه با عصمت است، در حالی که مذاهب اهل سنت بر دانش خطاپذیر اصحاب متکی است. روشن است که این تفاوت مشرب بعد از

۱. عبدالله بن شبرمه از فقهای عامه بود که در زمان هشام بن عبدالملک قاضی کوفه بود و به دست ابوالعباس سفاح نیز در مقام قضای کوفه گماشته شد و ابوجعفر منصور نیز قضاوت کوفه و توابع آن را به او سپرد و در سال ۱۴۴ در کوفه وفات کرد (رک: بلاذری، ۱۴۱۷ق، ۱۱: ۳۷۰؛ ذهبی، ۱۴۰۹ق، ۹: ۱۹۵).

۲. عبدالرحمان بن ابی لیلی یکی از محدثان و راویان معروف است که در سال ۱۴۷ قمری وفات کرد. ابن ندیم گوید: ابن ابی لیلی از کسانی است که از روی اجتهاد خود فتوا می‌داد و هنگامی که یوسف بن عمر از او پرسید: روش تو در قضاوت چیست؟ او گفت: به رأی و نظر خودم عمل می‌کنم و یوسف بن عمر نیز گفت: من تو را به قضاوت در کوفه می‌گمارم، و ابن قتیبه نیز وی را اهل فتوا بر اساس رأی می‌داند. او در فتاوی خود به اهل بیت استناد نمی‌کرد (رک: وکیع، ۱۹۴۷، ۳: ۱۹۹۲؛ ۴۹۴: خویی، ۱۴۱۰ق، ۱۶: ۲۱۵).

۳. و شدّ أهل البیت بمذاهب ابتدعوها و فقه انفرادوا به و بنوه علی مذهبهم فی تناول بعض الصحابة بالقدح، و علی قولهم بعصمة الأئمة و رفع الخلاف عن أقوالهم و هی کلها أصول واهیة.

۴. برای مشاهده نقد کلمات ابن خلدون رک: حیدر، ۱۴۲۲ق: ۲۸۷.

پیامبر از ابتدا به دست علی علیه السلام پایه‌گذاری شد و او رویه متفاوت با جریان قدرت و روش مذهبی آن‌ها را ترویج و دفاع می‌کرد.

زمانی که در محضر امام باقر علیه السلام روایتی به علی علیه السلام در مورد ام‌ولد^۱ نسبت داده شد که متضمن قیاس بود، امام قیاس را به شدت از ایشان نفی کرده (ابن‌حیون، ۱۳۸۵ق، ۲: ۵۳۶) و ایشان را به دلیل علم به کتاب و سنت، بی‌نیاز از قیاس معرفی کردند.

۲. تمایل برخی شیعیان به الگوی اصلاح‌شده قیاس

گفتیم فرهنگ رأی در دین در متن بخش بزرگی از جامعه، به‌ویژه در کوفه که مرکز علمی عراق به حساب می‌آمد، جاری و نافذ بوده و نفوذ فرهنگ قیاس به عنوان راه‌حل دست‌یابی به احکام دین در محیط علمی و فرهنگی جامعه در نیمه اول سده دوم بسیار عمیق شده بود. در این شرایط شاید رهایی شیعیان از اثرات این فرهنگ کار ساده‌ای به نظر نمی‌رسد. چنانچه در میان برخی اصحاب ائمه علیهم السلام نیز مواردی از گرایش به استفاده از قیاس دیده می‌شود؛ گرچه این گرایش - همان‌طور که روشن خواهد شد - همراه با علم ایشان به مخالفت امامان علیهم السلام با اصل قیاس است. البته به نظر می‌رسد، در تمامی این موارد اصل عقیده به علم الهی امام دچار چالش نشده است.

به نظر می‌رسد، مشکل شیعیان این بوده که برخی گمان می‌کرده‌اند که بطلان قیاس ناشی از عدم رجوع به ائمه علیهم السلام است نه در ذات آن؛ لذا معمولاً در جایی به قیاس رو می‌آورده‌اند که از امامان علیهم السلام نیز مطلبی در اختیار نداشته‌اند. نشانه موضوع این است که ائمه علیهم السلام در موارد مختلفی در معرض این رفتار در میان شیعیان قرار گرفته‌اند. می‌توان گفت نفوذ فرهنگ قیاس در میان برخی شیعیان ناشی از سابقه تسنن گروهی از ایشان یا ناشی از معاشرت و غلبه فرهنگ قیاس به عنوان یک الگوی علمی رایج بوده است. البته نوع مواردی که در اخبار گزارش شده، در حکم نوادر و مواردی است که در جامعه در حال شکل‌گیری فرهنگی مانند تشیع، امر عجیبی نیست؛ ضمن این‌که مراجعات شیعیان به ائمه علیهم السلام و پرسش از صحت عمل قیاس نشان می‌دهد در میان شیعیان فرهنگ بطلان قیاس در حال نهادینه شدن بوده است و لذا در باب به‌کارگیری آن در حوزه‌هایی که روایتی از اهل‌بیت علیهم السلام در اختیار ندارند، همراه با تردید بوده و

۱. «ام‌ولد» کنیزی است که از صاحب خود فرزنددار شود. فروش این کنیز برای مالکش جایز نیست و بعد از فوت مالک نیز به ارث نمی‌رسد و آزاد می‌شود (سعدی، ۱۴۰۸ق: ۲۵).

نهایتاً از امام پرسش می‌کرده‌اند. به هر حال، این دسته از روایات نشان می‌دهند بطلان قیاس در میان شیعیان امری شناخته‌شده بوده است.

دست‌کم سه قالب مهم برای اظهار تمایل به قیاس در آن دوره مشاهده می‌شود:

- ۱- استفاده از قیاس به عنوان روش دستیابی به نتیجه و اثبات حق؛
 - ۲- جواز استفاده از قیاس در جایی که از امام مطلبی در دسترس نیست؛
 - ۳- جواز استفاده امامان (علیه السلام) از قیاس، برخلاف مردم عادی و فقها.
- در ادامه به بیان شواهد این قالب‌ها خواهیم پرداخت.

استفاده از قیاس به عنوان روش دستیابی به نتیجه و اثبات حق

در این قسمت متذکر نمونه‌هایی می‌شویم که اصحاب امامان (علیه السلام) برای دستیابی به حق یا نتیجه مطلوب خود از قیاس کمک گرفته‌اند.

ابان بن تغلب^۱

یکی از اصحابی که در گزارش‌هایش نیز ابتلای به قیاس مشاهده شده، ابان بن تغلب است. وی از بزرگان اصحاب اهل بیت (علیه السلام) در کوفه بود که دارای موقعیت علمی انحصاری بود. وی از اصحاب امام سجاد، امام باقر و امام صادق (علیه السلام) بوده است (نجاشی، ۱۴۰۷ق: ۱۰) و در علوم گوناگون مثل: فقه، قرآن، حدیث، ادب، نحو و لغت سرآمد بود (همان: ۱۱). وی در مجلسی از امام صادق (علیه السلام) درباره دیه قطع انگشتان زن می‌پرسد. وقتی مشاهده می‌کند که دیه چهار انگشت معادل دو انگشت است، به اعتراض می‌گوید: چرا دیه سه انگشت، سی شتر و چهار انگشت، بیست شتر است؟ حضرت به او فرمودند: ای ابان! تو با روش قیاس با من بحث کردی و قیاس، سنت را از بین می‌برد (برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۲۱۴).

مؤمن طاق^۲

وی از اصحاب توانمند، باهوش و حاضر جواب امام صادق (علیه السلام) بود که در مباحث بسیاری بر مخالفان اهل بیت (علیه السلام) سلطه می‌یافت. در یکی از مناظره‌های وی با یکی از خوارج، امام به او فرمودند: در گفت‌وگوی تو سخنی از حق نبود، چراکه از روش قیاس استفاده می‌کردی و قیاس از دین من نیست (کشی، ۱۳۴۸: ۱۸۸). در گزارش دیگری امام درباره مؤمن طاق فرمودند: وی

۱. ابوسعید ابان بن تغلب بن رباح بکری جریری.

۲. ابوجعفر الاحول محمد بن علی بن النعمان.

بسیار هوشمندانه عمل می‌کند، ولی به شدت از قیاس استفاده کرده و باطل را به باطل دیگری می‌شکند (مفید، ۱۴۱۳ق، ۲: ۱۹۸). این قضاوت امام نشان می‌دهد که روش قیاس در این دوره کاملاً مورد استفاده بوده و اصحابی نظیر مؤمن طاق در مواردی به آن مبتلا بوده‌اند و امام نیز بطلان روش را به ایشان متذکر می‌شده‌اند.

جواز استفاده از قیاس در جایی که از امام مطلبی در دسترس نیست در این قسمت به ذکر شواهد و موارد تمایل شیعیان به استفاده از قیاس به صورتی متناسب با عقاید شیعی می‌پردازیم؛ به این بیان که اصحاب در موارد فقدان دسترسی به روایات، تمایل داشتند از قیاس کمک بگیرند. هم‌چنین در این بخش روشن می‌شود که نوع این‌ها در حد جریان فکری نیستند و به صورت موردی واقع شدند.

ابوبصیر^۱

ابوبصیر نیز از اصحابی است که در گزارشی به امام باقر علیه السلام عرض می‌کند که گاهی برای ما موضوعاتی پیش می‌آید که از کتاب و سنت مطلبی در اختیار ما نیست و در این مورد به قیاس رو می‌آوریم. حضرت فرمودند: اگر پاسخت درست باشد، اجری نداری و اگر خطا کنی بر خدا دروغ بسته‌ای (برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۲۱۵؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۵۶). در گزارش دیگری ابوبصیر به امام صادق علیه السلام می‌گوید گاهی مسئله‌ای برای ما پیش می‌آید که حکم آن را از کتاب و سنت نمی‌دانیم؛ آیا می‌توانیم به نظر و رأی در آن وارد شویم؟ حضرت فرمودند: نه (برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۲۱۳؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۵۶). در این مذاکره، زمینه تمایل برای خروج از بی‌اطلاعی و جهل به احکام از طریق قیاس مشاهده می‌شود. گویی راحت‌ترین روش فرار از جهل، قیاس بوده و لذا در میان شیعیان نیز از آن پرسش می‌شده است.

محمدبن حکیم^۲

محمدبن حکیم از اصحاب امام صادق علیه السلام و موسی بن جعفر علیه السلام است. محمدبن حکیم^۳ در گزارشش به امام صادق علیه السلام مدعی می‌شود: برخی شیعیان که اهل تفقه هستند و از علم و احادیث اهل بیت علیهم السلام بهره برده‌اند، گاهی با مسئله‌ای مواجه می‌شوند و بر اساس رأی خودشان

۱. ابوبصیر المرادی الأسدی و هولیت بن البختری.

۲. محمد بن حکیم الساباطی.

۳. ابوجعفر محمد بن حکیم خنمی، از اصحاب امام صادق و کاظم علیه السلام و اهل مناظره است.

در مورد آن نظر می‌دهند. حضرت نیز این موضوع را نفی و موجب هلاکت دانستند.^۱ همو در گزارشی به هشام می‌گوید که مشابه همین مطلب را نزد امام موسی بن جعفر (علیه السلام) مطرح کرده و گفته که به برکت شما اهل بیت (علیهم السلام) ما از دیگران بی‌نیاز شده‌ایم و پاسخ مسائل را از طریق شما در اختیار داریم، ولی گاهی پیش می‌آید که موضوعی برای ما مطرح می‌شود که در ارتباط با آن چیزی از شما نزد ما نیست. در این جا تلاش می‌کنیم که بر اساس بهترین و موافق‌ترین مطالبی که از شما می‌دانیم، پاسخ دهیم (برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۲۱۲؛ کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۵۶). در واقع، او در صدد است توضیح دهد که با روش قیاس و به کمک روایات اهل بیت (علیهم السلام) نزدیک‌ترین حکم را با روش قیاس پیدا می‌کند. خود محمد ضمن بیان پاسخ رد امام، در این باره به هشام می‌گوید: این مطلب را طرح کردم به قصد این که حضرت در باب قیاس به ما اجازه‌ای بدهند (همان).

از این گزارش‌ها برمی‌آید اصحاب ائمه (علیهم السلام) گاه برای برون‌رفت از مواردی که به حکم چهل داشته‌اند، به قیاس تمایل نشان داده‌اند و البته همواره با مخالفت امامان (علیهم السلام) مواجه شده‌اند. جالب است که امام در این مجلس ابوحنیفه را لعن کرده و می‌فرمایند که او این فرهنگ را دامن می‌زند که نظر علی (علیه السلام) این است و متقابلاً نظر من این است؛ یعنی فرهنگ فقهای سنی این بوده که خودشان را در مقابل علی (علیه السلام) قرار دهند و آنچه از وی نقل شده را در حد نظر شخصی وی تلقی کنند. در گزارش دیگری که از محمد بن حکیم نقل شده و در آن ابتلای برخی فقهای شیعه به قیاس مطرح شده، امام ضمن نفی صریح قیاس از وی می‌پرسند: آیا شما نزد ابوحنیفه رفت و آمد دارید؟ (برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۲۱۳) یعنی نگرانی امام این است که فرهنگ اهل رأی در اثر معاشرت به اصحاب خودشان منتقل شود و البته امام به او توصیه می‌کنند که در جایی که علمی از معصوم در اختیار ندارید، سکوت کنید.

سماعه بن مهران^۲

در گزارشی سماعه از امام هفتم اجازه قیاس در مواردی را می‌خواهد که مطلبی از امام نزد ایشان نیست (مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۸۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲: ۳۰۴). و در مورد دیگری که به

۱. برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۲۱۲، باب المقایس و الرأی؛ نوری، ۱۴۰۸ق، ۱۷: ۲۶۳، باب عدم جواز القضاء و الحكم بالرأی و الاجتهاد و المقایس و نحوها من الاستنباطات الظنیة فی نفس الأحكام الشرعیة؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۲: ۳۰۵، باب البدع و الرأی و المقایس، ۸۸.

۲. سماعه بن مهران بن عبدالرحمن الحضرمی.

حضرت خبر می‌دهد اصحاب در این موارد از قیاس استفاده می‌کنند، حضرت فرمودند: دیگران هم پیش از شما وقتی به قیاس رو آوردند، هلاک شدند (برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۲۱۲). در گزارش دیگری وی می‌گوید که ما در این موارد دقت می‌کنیم و نهایتاً به بهترین چیزی که نزد ماست، قیاس می‌کنیم (برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۲۱۳).

این گفتمان حاکی از این است که وی انتظار داشته حضرت راهی برای قیاس در مواردی که دست ایشان از علم خالی بوده، باز کنند و این میل به قیاس را می‌توان ناشی از جریان فرهنگی غالب در جامعه آن روز ارزیابی کرد. در همین گزارش آمده که امام ایشان را از نشست و برخاست با ابوحنیفه بر حذر می‌دارند و این نشان می‌دهد که بسیاری از شیعیان در مقابل جو علمی و فرهنگی قیاس آسیب‌پذیر بوده‌اند و امام حضور برخی از ایشان را در محافل علمی، به مصلحت ایشان نمی‌دانسته‌اند. همین سماعه نیز گزارش می‌دهد که ما همراه با اصحاب مذاکراتی داریم و عموماً مطالبی که به ما می‌رسد ما نوشته‌ای در مورد آن داریم، ولی گاهی مطلب کوچکی به ما می‌رسد که نوشته‌ای درباره آن نداریم و در این موارد با قیاس مطلب را حل کرده و آن را به بهترین چیزی که نزد ماست حمل می‌کنیم (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۵۷).

از این گزارش برمی‌آید که نوعی قیاس در داخل مکتب اهل‌بیت علیهم‌السلام برای برخی اصحاب شکل گرفته است که نشان از نفوذ فرهنگ قیاس در میان برخی از اهل علم می‌کند؛ فرهنگی که شیعیان نیز از آن در امان نبوده و گاهی گمان می‌کرده‌اند که در فضای روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام این کار مجاز می‌شود.

سایر موارد

در گزارشی محمدبن‌ابی‌نصر می‌گوید: یکی از شیعیان به امام هفتم علیه‌السلام عرض کرد: ما روایات شما را شنیده و بر اساس آن‌ها قیاس می‌کنیم. حضرت از تأیید آن خودداری کرده، فرمودند: در این صورت، امر از ما اهل‌بیت علیهم‌السلام بیرون می‌رود (برقی، ۱۳۷۱ق، ۱: ۲۱۳)؛ به بیان دیگر، در صورت راه افتادن قیاس، دیگر به امام عالم به دین و مطلع از سنت نبوی و علم الهی نیازی نیست و کار دین به دست خود مردم می‌افتد. از این تعبیر استفاده می‌شود که قیاس به حدی در مجامع علمی مطرح و رایج بوده که برخی شیعیان تصور می‌کرده‌اند که نفی قیاس در این حد است که باید پیش از قیاس، به علم اهل‌بیت علیهم‌السلام رجوع کنند و بعد از استماع احادیث ایشان، در مواردی که از ایشان علمی در دست‌رس نباشد، قیاس مجاز است.

در مجموع می‌توان گفت، این گونه موارد نشان می‌دهند در میان شیعیان گاه میل به قیاس و احساس نیاز به آن، به‌خصوص در موضوعات جدید تشدید می‌شده است و این احساس تمایل را می‌توان متأثر از فرهنگ رایج قیاس دانست که شیعیان نیز به نحوی برای آن در دین شأنی قائل می‌شدند و البته امامان علیهم‌السلام نیز درست در همین نقطه، به ایشان جایگاه بلند علم الهی و امام عالم به این علم را متذکر می‌شده‌اند.

تربیت شیعیان در مسیر پرهیز از قیاس

در تربیت شیعی، منطق متفاوتی برای معیار و چارچوب دست‌رسی به دین معرفی شده بود و آن مراجعه به عالمی الهی بود که بدون اعمال آرا و اهواء از آبخشور وحی بهره‌مند باشد. در این راستا مشاهده می‌شود که پرهیز از قیاس نمودن در دین بسیار نافذ بوده و خط قرمزی در معرفت دینی به حساب می‌آمده است. علاوه بر آموزه‌های کلامی، رفتار نزدیکان و شاگردان خاص اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز گواه این شیوه تربیتی است. وجود این روحیه در شیعیان به تدریج شناخته شده بود و معروف بود که این‌ها فقط به آثار مستند به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اتکا می‌کنند و آرای اصحاب و فقها را در دین قبول ندارند؛

برای نمونه، حریر نقل می‌کند: به منزل ابوحنیفه رفته بودم و در مقابل او کتاب‌های متعددی بود. وی به من تعریض کرد که: این کتاب‌ها همه درباره طلاق است، ولی شما (شیعیان) کتابی ندارید، و در حال گفتن این حرف‌ها با دستش کتاب‌ها را جابه‌جا می‌کرد. حریر می‌گوید: به او گفتم تمام این کتاب‌ها را ما در آیه‌ای جمع می‌کنیم: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ». ابوحنیفه به من گفت: تو از آن‌هایی هستی که چیزی را قبول نداری، مگر به روایتی مستند باشد. و من گفتم: بله، همین طور است. او هم از من حکم موردی را پرسید و من هم روایتی از علی علیه‌السلام را در آن مورد نقل کردم (کشی، ۱۳۴۸: ۳۸۵). این خبر جالب نشان می‌دهد که در زمان امام صادق علیه‌السلام تحت تعلیم ائمه علیهم‌السلام شیعیان به شاخص جالبی، مشهور شده‌اند و آن این‌که اهل اقوال و قیاسات و امثال آن نیستند و در احکام فقط روایتی را می‌پذیرند که از طریق اهل‌بیت نقل شده باشد. از سوی دیگر، معلوم می‌شود در میان اهل تسنن مکتوباتی از اقوال و آرا توسعه پیدا کرده و آن‌ها را به خود مشغول می‌کرده است، در حالی که شیعیان فقط به اخبار رسیده از ائمه علیهم‌السلام اتکا داشته و اساساً به این منابع اعتنایی نداشته‌اند. هم‌چنین این مجلس نشان می‌دهد که برخی اصحاب به محافل علمی ایشان سرکشی داشته‌اند و از بحث و تبادل علمی پرهیز نمی‌کرده‌اند.

۳. انتظار جواز رأی و قیاس برای خود امامان علیهم السلام

گاه مشاهده شده برخی اصحاب انتظار داشته‌اند که خود امامان علیهم السلام دین را از طریق رأی و قیاس بیان کنند. حسن بن راشد می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زن حائض نمازش را قضا می‌کند؟ حضرت فرمودند: خیر. عرض کردم: آیا روزه‌اش را قضا می‌کند؟ فرمودند: بله. پرسیدم: این را از کجا آوردید؟ او می‌گوید: امام به من پاسخ دادند که اولین فردی که قیاس کرد ابلیس بود (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۳: ۱۰۴). این مذاکره نشان می‌دهد در ضمیر حسن بن راشد این انتظار وجود دارد که احکام با قیاس و تشبیه سازگار باشد؛ لذا امام او را متذکر این نکته می‌کنند که مراقب تفکر قیاسی باشد و دین را در این محدوده نخواهد. این انتظار ناشی از فرهنگی است که قیاس رواج یافته است و شیعیان نیز گاهی متأثر از آن بوده‌اند.

پرسش‌های شیعیان درباره منابع علم امام

دو محور کلیدی علم صحیح اهل بیت علیهم السلام و نفی جواز قیاس در دین که به گفتمان شیعی پایداری تبدیل می‌شد، در کنار خود با مسائلی دیگر هم مواجه بود. از جمله این مسئله که آیا اهل بیت علیهم السلام تمامی مطالب را در منابع مکتوب خود در اختیار دارند یا ممکن است که موارد و مسائلی هم پیش آید که در این منابع نباشد. گاهی این سؤال از اهل بیت علیهم السلام پرسش شده است و ایشان دست‌کم دو رویکرد در پاسخ اتخاذ کرده‌اند:

گاه اهل بیت علیهم السلام به پرسش‌گر اطمینان داده‌اند که همه چیز در کتاب و سنت هست؛ یعنی دامنه مسائل مورد نیاز افراد در میراث علمی پیامبر صلی الله علیه و آله پوشش داده شده است.

و گاه پرسش‌گر مسئله را دنبال کرده و تقاضای توضیح بیشتر داشته است، و ظاهر این‌گونه پافشاری نشان می‌دهد که سطح دیگری از مطلب را جست‌وجو می‌کرده‌اند؛ برای نمونه، سوره بن‌کلیب^۱ گزارش می‌کند که از امام صادق علیه السلام درباره این که امام بر چه اساسی فتوا می‌دهد، پرسش کرده و حضرت مبنای فتوای خود را کتاب و سنت دانسته‌اند. وی در این باب که اگر موردی در کتاب و سنت نبود، مجدداً پرسش می‌کند و حضرت به او می‌فرمایند که همه چیز در کتاب و سنت هست و او باز هم پافشاری می‌کند که اگر موردی نبود چه می‌شود و حضرت سخن از توفیق و تسدید پیش می‌آورند (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۸۷). حماد بن عثمان در گزارش مستقلی گفته است که در این مجلس گفت‌وگو حضور داشته و مذاکرات سوره را با امام

۱. سوره بن‌کلیب بن معاویه الأُسَدی.

صادق علیه السلام به صورت مشابهی گزارش کرده است (همان: رقم ۴). مشاهده می‌شود که در این مذاکره حضرت مطلبی را که به اجمال می‌فرمودند، در اثر پافشاری یکی از اصحاب از جهتی باز می‌کنند و به اختصار یکی از ابعاد جدید موضوع را برای سوره بن‌کلیب می‌گشایند. این پافشاری نیز نشان می‌دهد که مطلب تا مرتبه‌ای برای سوره روشن بوده و زوایای جدیدی را دنبال می‌کرده است، شاهد این نکته این است که حضرت در پایان بیان خود به او تأکید می‌کنند که وی تصور و گمان غلطی را برای پاسخ به این مشکل می‌برده است. احتمالاً وی تصور می‌کرده که راه امام در امور جدید، قیاس و رأی است. برای درک اهمیت این مذاکره خوب است توجه شود که سوره بن‌کلیب از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بوده و او فردی اهل بحث و احتجاج بوده است، به طوری که بعد از شهادت امام باقر علیه السلام زید بن علی از ابن‌کلیب درباره نحوه اعتقاد یافتنش به امامت حضرت صادق علیه السلام پرسش می‌کند. ابن‌کلیب به وی می‌گوید که ما وقتی از برادرت امام باقر علیه السلام پرسش می‌کردیم، از رسول خدا و کتاب خدا پاسخ ما را می‌داد. پس از او نیز به سوی شما اهل بیت علیهم السلام (و از جمله خود زید) آمدیم و در میان ایشان تنها کسی که تمام پرسش‌های ما را مانند امام باقر علیه السلام از کتاب و سنت پاسخ داد، جعفر بن محمد علیه السلام بود و بقیه برخی مسائل ما را دانسته و برخی را نمی‌دانستند. زید ضمن تأیید ضمنی مطلب می‌گوید: تمامی کتاب‌های علی علیه السلام نزد وی است (کشی، ۱۳۴۸: ۳۷۶).

دقت شود که از این مذاکره برمی‌آید:

سوره بن‌کلیب فردی از شخصیت‌های علمی و اثرگذار شیعه است و لذا زید می‌خواهد دلیل وی را در این اقبال به امام صادق علیه السلام بداند.

موضوع کتاب‌های علی علیه السلام که میراث اختصاصی اهل بیت علیهم السلام بوده، در حدی است که در بحث‌ها می‌توانستند علمیت متفاوت ایشان را به آن مستند کنند.

در میان شیعیان، داشتن علم الهی در حدی که هر سؤالی باید مستند به کتاب و سنت پاسخ داده شود، معیار پذیرش امامت بوده است.

مقوله معضلات یا موضوعاتی که در کتاب و سنت نبوده

یکی از بسترهای لغزش به سوی نظریه رأی، جایی بوده که کتاب و سنت در آن نبوده است. این موضوع به مناسبت توسط شیعیان از اهل بیت علیهم السلام پرسش می‌شده و بسته به این که مخاطب در چه شرایط معرفتی بوده، پاسخ‌ها از اجمال و تفصیل برخوردار بوده است و همین می‌توانسته برخی را به سوی احتمال جواز رأی برای اهل بیت علیهم السلام سوق دهد.

یکی از نمونه‌های موضوع، گزارش عبدالرحیم قصیر است که از امام باقر (ع) نقل می‌کند: علی (ع) بر اساس کتاب و سنت قضاوت می‌کرده و اگر موردی برای وی می‌آمد که در کتاب و سنت نبود، رجم و اصابت به حق می‌کرد. امام باقر (ع) تأکید کرده‌اند که این مطلب از معضلات است.^۱ ظاهر این تعبیر خالی از تقيه یا مراعات درک مخاطب نیست و در ابتدا ممکن است فرد تلقی رأی در برنامه امیرالمؤمنین (ع) کند. ما در ادامه روشن می‌کنیم که این روایت به معنای بهره‌گیری علی (ع) از الهام است.

برخی روایات به روشنی حکایت از این می‌کنند که برخی اصحاب فرضیه غلطی در ذهن داشته‌اند که وقتی امام چیزی از کتاب و سنت در اختیار نداشته باشد، لاجرم قیاس و رأی را به کار می‌گیرد. برای نمونه، سوره‌بن‌کلیب در منی از امام صادق (ع) همین مطلب را می‌پرسد و حمادبن‌عثمان نیز که شاهد این مذاکره بوده آن را گزارش کرده است. وی از حضرت درباره فتوا در وضعیتی که نه کتاب و نه سنتی در اختیار امام نباشد، پرسش کرده است و حضرت به وی تذکر داده‌اند که گمان وی در این مسئله غلط است (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۸۸، رقم ۵۴۰۱). به نظر می‌رسد، راه‌حل وی بر اساس فرهنگ رایج پناه بردن امام به رأی و قیاس بوده باشد. شبیه همین وضعیت را خیشم تجربه کرده و با سماجت چندین بار از امام صادق (ع) پرسیده است که در صورتی که مطلبی در کتاب و سنت نباشد چه می‌کنند و حضرت ضمن پاسخ به او تذکر داده‌اند که موضوع به گونه‌ای که وی خیال کرده است، نمی‌باشد (همان: رقم ۳۰۲). این مکالمات نشان می‌دهد این اصحاب به صورت جدی جایی برای جواز رأی بر امام در تصورات خود گشوده بوده‌اند. سماعه‌بن‌مهران یک بار از امام کاظم (ع) می‌پرسد: آیا هر چه شما بیان می‌کنید در کتاب و سنت هست یا برخی مطالب را نیز بر اساس رأی و نظر خودتان بیان می‌کنید؟ (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۰۱) این پرسش نیز حاکی از انتظارات القایی در وی است که ائمه (ع) نیز مانند دیگران در دین فتوا بدهند. شواهد فراوانی در دسترس است که اهل بیت (ع) هرگونه فتوا و سخن گفتن از روی رأی و نظر خود را رد و نفی کرده و فرموده بودند: اگر سخن ما نیز از روی هوا باشد ما نیز مانند بقیه خواهیم بود. این تأکیدات می‌تواند تا حدی بیان‌گر نفوذ اندیشه و فرهنگ قیاس و رأی باشد که برخی اصحاب همچنان گرفتار آن بوده‌اند.

به نظر می‌رسد، مسئله امور و موضوعاتی که کتاب و سنت در آن در دسترس نباشد، مطلب مهمی است که در موارد متعددی مطرح می‌شد. محمدبن‌مسلم از امام باقر (ع) در تبیین

۱. صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۳۸۹، باب فی المعضلات التي لا توجد فی الكتاب و السنة ما يعرفه الأئمة.

این که علی علیه السلام در اموری که حکمش در کتاب و سنت نبود چه می کرده، گزارش می کند؛ حضرت فرموده اند: خداوند این امور را به علی علیه السلام الهام می کرده است (صفار، ۱۴۰۴ق، ۱: ۲۳۴، رقم ۳۰۱ و ۳). در همین گزارش امام باقر علیه السلام این موضوع را از معضلات معرفی می کنند. در سطور پیشین گفتیم شبیه همین بیان را عبدالرحیم قصیر که از اصحاب موثق امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است (خویی، ۱۴۱۰ق، ۱۰: ۱۱)، گزارش کرده است.^۱ خود امیرالمؤمنین علیه السلام قضات زمان خود را این گونه توصیف می کردند که در مقام حکم در امور معضل و مبهم به آرای خودساخته و جهالت آمیز رو می آورده اند که از اصابت و خطای آن بی اطلاع بودند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۵۵)، و در جای دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام از امت گله می کنند که در معضلات به خودشان پناه می برند و در مبهمات بر رأی خود اتکا می کنند و خودشان را امام خویش قرار داده اند (لبثی واسطی، ۱۳۷۶: ۳۶۱). از این بیان می فهمیم که «معضلات» جایی بوده که ظاهراً حکم و بیانی از کتاب و سنت در دسترس نبوده و جز با علم الهی مشکل حل نمی شده^۲ و امام باقر علیه السلام می فرمودند که امیرالمؤمنین علیه السلام در این موضع، مبتلا به مشکل بقیه نبوده و از الهام الهی بهره مند می شدند.

به این ترتیب می توان گفت، ورود ائمه علیهم السلام به معضلات و مبهمات علمی بدون استفاده از رأی و قیاس، نشان گر بهره ایشان از علوم الهی و دسترسی ایشان به منابع علم ربانی بوده است.

جمع بندی

رواج فرهنگ قیاس در جامعه علمی قرن دوم، امری ریشه دار بود که بسیاری نو شیعیان و شیعیان را تحت تأثیر قرار می داد. این اثر در دو حوزه بیشتر قابل مشاهده است؛ یکی این که برخی شیعیان در مواردی که روایتی از اهل بیت علیهم السلام در اختیار نداشتند، به استفاده از قیاس

۱. در برخی روایات آمده که حضرت علی علیه السلام در این موارد رجم می کردند و به واقع اصابت می کرد. رک: مفید، ۱۴۱۳ (ب): ۳۱۰.

۲. طرفه این که عمر در مواردی که در قضا درمانده می شد و علی علیه السلام گره را باز می کرد، می گفت: خدا ابوالحسن را برای معضلات نگه دارد! یا من نباشم در معضلی که ابوالحسن نباشد (رک: ابن حیون، ۱۴۰۹ق، ۲: ۳۱۶). در مورد این تعبیر عمر، به نظر می رسد که مراد وی از معضل، مشکلاتی باشد که وی و همراهانش درباره آن علمی نداشته اند و می توان احتمال داد که در این قضاوت ها نیز مطلب و نصی از کتاب و سنت در اختیار نبوده و به هر دلیل، براساس رأی نیز کار پیش نمی رفته است و لذا به امام متوسل می شده اند و ایشان نیز باز بر مبنای علوم الهی و اختصاصی خودشان گره را باز می کرده اند.

تمایل نشان می‌دادند، و دیگر این که گمان می‌کردند امامان علیهم‌السلام در مواردی خودشان از رأی و قیاس استفاده می‌کنند و این کار دست‌کم برای ایشان جایز است و این عقیده حاکی از باور به محدودیت در علم الهی یا میراث علمی اهل بیت علیهم‌السلام بوده است و در نتیجه، به خاطر این نحوه قیاس در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام تغییرات یا اختلافاتی هم بروز می‌کرده است.

منابع

۱. آمدی، ابوالحسن، (۱۴۰۲ق)، *الإحكام في أصول الأحكام*، تحقیق عبدالرزاق عقیفی، بیروت، المکتب الاسلامی.
۲. ابن حیون، نعمان بن محمد، (۱۴۰۹ق)، *شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم‌السلام*، تحقیق محمدحسین حسینی جلالی، قم، جامعه مدرسین.
۳. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، (۱۳۸۵ق)، *دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الاحکام*، تحقیق آصف فیضی، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۳۷۵ش)، *مقدمه ابن خلدون*، محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. ابن خلکان، شمس‌الدین، (۱۹۷۱)، *وفیات الأعیان و أنباء أنباء الزمان*، بیروت، بی‌نا.
۶. ابن سعد، محمد، (۱۴۱۰ق)، *الطبقات الكبرى*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۷. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، (۱۳۶۳ش)، *تحف العقول عن آل الرسول علیهم‌السلام*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
۸. ابن عبدالبر، أبی عمر یوسف، (۲۰۰۰)، *الاستذکار*، تحقیق سالم محمد عطا، بیروت، دارالکتب العلمیة.
۹. _____، (۱۳۸۸ق)، *التمهید*، تحقیق مصطفی بن احمد العلوی، المغرب، وزارة عموم الأوقاف و الشؤون الإسلامیة.
۱۰. ابن عساکر، ابی القاسم علی بن الحسن، (۱۴۱۵ق)، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.
۱۱. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، (۱۹۹۲)، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشة، القاهرة، هیئة المصریة العامة للکتاب.
۱۲. ابن منظور، جمال‌الدین، (۱۴۰۲ق)، *مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر*، دمشق، دارالفکر للطباعة و التوزیع و النشر.

۱۳. امینی، عبدالحسین. ۱۴۱۶ق. *الغدير في الكتاب والسنة والادب*. قم: مركز الغدير للدراسات الاسلامية
۱۴. برقي، احمد بن محمد بن خالد، (۱۳۷۱ق)، *المحاسن*، تحقيق جلال الدين محدث، قم، دارالكتب الاسلامية.
۱۵. بلاذري، احمد بن يحيى، (۱۴۱۷ق)، *انساب الاشراف*، بيروت، دارالفكر.
۱۶. حيدر، اسد، (۱۴۲۲ق)، *الإمام الصادق والمذاهب الأربعة*، بيروت، دارالتعارف.
۱۷. خويي، سيد ابوالقاسم، (۱۴۱۰ق)، *معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواة*، قم، مركز نشر آثار شيعة.
۱۸. ذهبي، شمس الدين، (۱۴۰۹ق)، *تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام*، بيروت، دارالكتاب العربي.
۱۹. _____، (۱۴۱۳ق)، *سير أعلام النبلاء*، تحقيق شعيب الأرنؤوط، بيروت، مؤسسة الرسالة.
۲۰. زيلعي، جمال الدين، (۱۴۱۵ق)، *نصب الراية*، تحقيق أيمن صالح شعبان، القاهرة، دارالحديث.
۲۱. سعدى، أبو حبيب، (۱۴۰۸ق)، *القاموس الفقهي لغة واصطلاحاً*، دمشق، دارالفكر.
۲۲. سندی، نورالدين، ۱۴۰۶ق، *حاشية السندی على النسائي*. بيروت: دار الكتب العلمية
۲۳. سيوطي، جلال الدين، (بی تا)، *الدر المنثور في التفسير المأثور*، بيروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر.
۲۴. شنيقطي، محمد أمين، (۱۴۱۵ق)، *أضواء البيان*، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر.
۲۵. شهيد ثاني، زين الدين بن علي، (۱۴۰۹ق)، *منية المريد*، تحقيق رضا مختاري، قم، مكتب الاعلام الاسلامي.
۲۶. صفار، محمد بن حسن، (۱۴۰۴ق)، *بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليه السلام*، تحقيق ميرزا حسن كوجه باغي، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
۲۷. طوسي، محمد بن الحسن، (۱۴۰۷ق)، *تهذيب الاحكام*، تحقيق موسوي خراسان، سيد حسن، تهران، دارالكتب الاسلامية.
۲۸. عاملي، سيد جعفر مرتضى. ۱۴۲۶. *الصحيح من سيرة النبي الأعظم*. قم: دار الحديث
۲۹. عسقلاني، ابن حجر، (بی تا)، *فتح الباری*، بيروت، دارالمعرفة للطباعة و النشر.
۳۰. عسكري، سيد مرتضى. ۱۴۰۶. *معالم المدرستين*. تهران: مؤسسة البعثة
۳۱. علائي، صلاح الدين، (۱۴۰۷ق)، *جامع التحصيل في أحكام المراسيل*، تحقيق حمدي سلفي، بيروت، عالم الكتب
۳۲. عيني، بدرالدين، (بی تا)، *عمدة القاری*، شرح صحيح البخاري، بيروت، دارإحياء التراث العربي.
۳۳. كشي، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزيز، (۱۳۴۸ق)، *اختيار معرفة الرجال*، مشهد، دانشگاه مشهد.

۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، (۱۴۰۷ق)، *الکافی*، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۵. گرجی، ابوالقاسم، (۱۴۲۱ق)، *تاریخ فقه و فقها*، تهران، مؤسسه سمت.
۳۶. لیشی واسطی، علی بن محمد، (۱۳۷۶ش)، *عیون الحکم و المواعظ*، قم، دارالحديث.
۳۷. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الأنوار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۳۸. مفید، ابی عبدالله محمد بن محمد بن النعمان العکبری (الف)، (۱۴۱۳ق)، *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، قم، کنگره شیخ مفید.
۳۹. _____ (ب)، (۱۴۱۳ق)، *الاختصاص*، قم، کنگره شیخ مفید.
۴۰. موسوی بجنوردی، کاظم، (۱۳۶۷ش)، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، مدخل «اسلام»، نوشته: احمد پاکتچی، تهران، دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۴۱. نجاشی، احمد بن علی، (۱۴۰۷ق)، *رجال النجاشی*، قم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
۴۲. نوری، حسین بن محمد تقی، (۱۴۰۸ق)، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم، مؤسسه آل البيت علیه.
۴۳. نووی، ابو زکریا. ۱۳۹۲ق. *المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۴۴. وکیع، ابوبکر محمد بن خلف، (۱۹۴۷)، *أخبار القضاة*، بیروت، عالم الکتب.